

گفت‌وگوی «جوان» با پدر شهید مدافع حرم سیدمصطفی شاه‌حسینی از شهدای لشکر فاطمیان

مجاهدان افغانی به امام‌ورهبری اقتدامی‌کنند

■ **شکوفه زمانی**

شهدای لشکر فاطمیان در غربت به شهادت می‌رسند و از جهت گمنامی توسل به حضرت زهر(س) دارند.مجاهدانی که بیشتر ین شباهت را به شهدای دفاع مقدس دارند و بسیاری‌شان در ستین کم پای در میادین نبرد می‌گذارند. شهید سیدمصطفی شاه‌حسینی متولد سال ۱۳۷۵ بود و در زمان شهادتش ۲۱ سال داشت. او و شهدای دیگری از لشکر فاطمین از جوان ترین شهدای جبهه مقاومت اسلامی به شمار می‌روند. گفت‌وگوی ما سیدحسین شاه‌حسینی پدر این شهید بزرگوار را پیش رو دارد.

غیر از سیدمصطفی فرزند دیگری هم دارید؟

من دو پسر و یک دختر دارم. سیدمصطفی فرزند سوم خانواده بود که ۲۵ فروردین ۱۳۷۵ به دنیا آمد.

خیلی وقت است که مقیم ایران هستید؟

من از سن ۱۱ سالگی زمانی که نیروهای شوروی به افغانستان حمله کردند همراه پدر و مادرم به ایران آمدم. سال ۱۳۶۱ بود. آن زمان چون خواهر بزرگم در افغانستان ازدواج کرده بود، همسرش اجازه نمی‌داد به ایران بیاید. برای همین پدرم رفت و خواهرم و بچه‌هایش را از افغانستان به ایران بیاورد که در مرز افغانستان و پاکستان مفقود شد و تا امروز دیگر او را ندیدیم. در ابتدا که به ایران آمدم مقیم خراسان رضوی شدیم ولی بعد از مدتی به خاطر اقوامی که در اصفهان داشتیم به مدت هفت سال آنجا ساکن شدیم تا اینکه به علت کارم در شهر ورامین و ری اسکان پیدا کردم.

در افغانستان رسم است که پسران را زود زن می‌دهند؛ سیدمصطفی از دواج نکرده بود؟

نه هنوز از دواج نکرده بود. هر چند همانطور که گفتید ما رسم داریم جوان‌هایمان را زود متاهل کنیم. پدر و مادرم از سیدهای بزرگوار ی بودند و عقیده بر این داشتند که فرزندان در سن جوانی باید زود ازدواج کنند. خدوم زیر سن ۲۰ سالگی ازدواج کردم ولی از بابت ازدواج به بچه‌هایم اصرار نکردم و به عهده دل خودشان گذاشتم. دو برادر بزرگ سیدمصطفی فعلاً مجرد هستند.

از خلق و خوی سیدمصطفی و تربیت او بگویید.

رهبر عزیز فرموده‌اند که هر کدام از شهدا ولی‌الله و در خانواده‌شان به صورت مخفی هستند. اقرار می‌کنم واقعاً من به این حرف عقیده پیدا کردم. وقتی که در اوقات فراغت خود زندگی آقا مصطفی را از کوچکی تا بزرگ شدنش بارها و بارها در ذهن مرور می‌کنم، می‌بینم که او واقعاً بچه خاصی بود. احترام زیادی به من و مادرش می‌گذاشت. وقتی من یا مادرش می‌خندیدیم، تمام شادی‌اش را در آن خنده خلاصه می‌کرد. سیدمصطفی از بچگی هر چیزی که می‌خورد لشکر گزار نعمت‌های خدا بود. همیشه مستضعفان را دعا می‌کرد که آنها هم از این رزق و روزی برخوردار باشند. شهید هیچ وقت هیچ کاری را بدون «بسم الله» شروع نمی‌کرد. خصلت بعدی که در وجود آقا مصطفی از بچگی در او رشد کرده بود، داشتن معنویات فراوان بود. زیارت کردن امامزاده‌ها را بسیار دوست داشت و به خصوص عشق فراوان به زیارت کرم حرم شاه عبدالعظیم حسنی داشت. همیشه با من در هیئت‌های محرم و صفر شرکت داشت و می‌دیدم که علاقه و اشتیاق او در این زمینه از من بیشتر بود و هرگز از من به علت ماندن در هیئت تا آخر شب گلایه نمی‌کرد. آقا مصطفی بسیار بچه نترس و جسوری بود که من بارها و بارها این مورد را در وجود او کشف کرده بودم و در سن هفت سالگی که با دوچرخ تصادف کرده بود و در بیمارستان بستری بود و این تصادف آسیب شدیدی دیده بود و درد بسیاری داشت ولی وقتی من بالای



با من تماس داشت. هر وقت که تماسی می‌گرفت از مکانش و از سوره نامی نمی‌برد. فقط در حد سلامت بودنش اطلاع می‌داد. یکی از همزمان سیدمصطفی که از بچه‌های لشکر فاطمیان است خودش شاهد شهید شدن سیدمصطفی بوده است. ایشان می‌گوید: سیدمصطفی با دوستانش در داخل تانک بودند و این تانک با مین برخورد می‌کند. موقعی که بچه‌ها بر اثر ترکش زخمی شده بودند و می‌خواستند از تانک بیرون بیایند، توسط داعشی‌ها به اسارت درمی‌آیند. داعشی‌ها می‌بینند که نیروهای کمکی لشکر فاطمیان به آنها نزدیک می‌شوند، برای همین سریع بچه‌های را که به

من به عنوان یک پدر شهیدافغانی می‌گویم آنها یی که بر ریشه ایران و اسلام تیشه می‌زنند هیچ گاه خوبی ایران را نمی‌خواستند و نمی‌خواهند. باید مردم ایران ی قدر رهبر خود را بدانند و تا آخرین لحظه قطره خونشان از رهبر شان حمایت کنند و یک لحظه او را تنها نگذارند



طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۱۰

از راست به چپ

۱- فیلسوف معروف قرون چهارم و پنجم و خالق تحقیق المالدند ■ ۲- کوتاه و ناقص- لایق و سواروار- گاو تبتی ■ ۳- قوی هیکل و درشت‌اندام- نام لمان، دروازه‌بان سابق تیم ملی آلمان- ستاره برزیلی سابق تیم میلان ایتالیا ■ ۴- گیاه مرداب- سیم- ناامید ■ ۵- عزیزترین عزیزان آذری‌زبان- هر چیز مقدس در نزد اقوام آفریقایی- صدمتر مربع- مرد بی‌زن ■ ۶- آش- پادگانی در تهران- نام دریای خزر در متون قدیمی- شراب ■ ۷- سنگ‌های قیمتی- کنایه از دوست صمیمی و یکدل ■ ۸- نخستین اختر شناس یونان- عدد نخستین- ویتامین جدولی- غلاف شمشر ■ ۹- شیرینی ماه رمضان- زخم آب‌کشیده ■ ۱۰- علامت مفعول- غذایی که طبع آن در ایران و اسکاتلند رواج دارد- حرف فقدان- رود آرام ■ ۱۱- داغ کردن- حرف دهن کجی- سراسله افشاریه- تیراندازی کردن ■ ۱۲- مدلول کلام- پایتخت کشور بوتین- رود و جلگه‌ای در ایتالیا ■ ۱۳- بیماری کم‌خونی- لوله غذا- پایتخت استرالیا ■ ۱۴- عقیده انتخاباتی- گیاه طبی- مخترع هلندی میکروسکوپ ■ ۱۵- نام گروهی از سلول‌های لوزالمعده تولیدکننده انسولین

از بالا به پایین

۱- پسندیدن- لشکر شکست خورده و از هم‌پاشیده ■ ۲- پسوند نگهدارنده- علامت اختصاری نیروی انتظامی- سبزی سرشار از آهن ■ ۳- شهرهای ایتالیا- کشور رایان- گیگز- پدال گاز سوارکار ■ ۴- نوعی استخدام- ستون پنجم- حرف پیروزی ■ ۵- سخن تبالود- گمراهی و سرگردانی- پست و ناکس- چه وقت؟ ■ ۶- بام‌زاگرس- مهاجم ملی‌پوش فرانسوی بایرن مونیخ آلمان- از پونه بیزار است ■ ۷- غذای نذری- اولین مسجد ساخته‌شده در اسلام- ۹- رختکن حمام- کیف مسافرتی- نوعی هواپیما- پول ژاپن ■ ۱۰- گل- خوشبو- پرده سینما- از القاب فرنگی ■ ۱۱- رود فرانسوی- سخن کذب و خلاف واقع- جنگلی در شاهرود- دمل و جوش‌های ریز بدن ■ ۱۲- بز کوهی- از شهرهای فرانسه- امان و زهار ■ ۱۳- دریاچه‌ای در آفریقا- مکر و حيله- آن بخش از ساختمان که روی زیربنا ساخته می‌شود ■ ۱۴- از پرندگان- کشتی‌بان- نخ تابیده ■ ۱۵- فلزی برای ساختن آلیاژهای گوناگون- پایتخت امپراتوری روم شرقی

نگاه

پیکر شهید مجتبی کریمی پس از ۳۵ سال

در آغوش مادر آرام گرفت

می‌خواست چیزی از پیکرش بازنگردد

■ **احمد محمدتبریزی**
زندگی گاهی سرنوشت‌های عجیبی پیش روی آدم می‌گذارد. مثل پدری که ۳۰ سال منتظر پیکر پسرش می‌ماند، پیر می‌شود و در آخر با دلسی پرغصه رخت از این دنیا برمی‌بندد. شبیه مادری که پس از ۳۵ سال پیکر عزیز در دانش‌اش را در آغوش می‌گیرد، می‌بوید و می‌بوسد و می‌بود تا به روزگار پیری می‌رسد. جایی که جوان ۱۸ ساله‌اش با ساکی کوچک در دست، عزم رفتن به جبهه کرده و او با دلی پرآشوب پسرش را راهی می‌کند. راهی یک سفر پر خطر عاشقانه؛ سفری که بازگشتش ۳۵ سال طول می‌کشد و استخوان‌های مجتبی‌مادر، در آغوش



مادر به عزیز در دانش‌اش رسید. پس از بازگشت پیکر فرزندش همچون قبل محکم و استوار گفت: «راهش را خودش انتخاب کرد و خدا را شکر راه بدی نرفتند. زمانی که خبر شهادت را به من دادند اصلاً گریه نکردم و به او افتخار کردم اکنون نیز گریه نکردم و به او افتخار می‌کنم.» آدم خوبه شهید بشه و هیچی ازش برنگردد!» گفت: «تو ۶۱ بود که با او خداحافظی کردم و گفتم دیگر او انمی‌بینم و همان آخرین دیدارم بود. مادر شهید مجتبی کریمی به هنگام دیدار با پیکر پسرش می‌گوید: «چند سال پیش خواهرش، مجتبی را در خواب دیده بود و به او گفته بود: «مجتبی، کجایی؟»، گفته بود: «من خیلی وقته آمده‌ام». یک بار دیگر هم



مادر آرام می‌گیرد. زمانی که می‌خواست عازم جبهه شود فقط یک جمله گفت: «آدم خوبه شهید بشه و هیچی ازش برنگردد!» او را بوسیدم. مجتبی گفت که «به بابام کمک می‌کنم» و دیگر خوابی از او ندیدیم.»

برادر و خواهرهای شهید هم خوشحال هستند. خواهر شهید ویزگی‌های برادرش را چنین توصیف می‌کند: «مجتبی همیشه با اتوبوس این طرف و آن طرف می‌رفت و من آن موقع کلاس قرآن می‌رفتم و می‌دیدم بارها در صف اتوبوس ایستاده‌است، چون آن موقع اتوبوس مختلط بود و می‌دید جمعیت پر است و خانم‌ها در اتوبوس هستند. سوار نمی‌شد، وقتی می‌آمدم خانه او چند ساعت بعد از می‌آمد و می‌گفت: «۱۰ تا اتوبوس آمد و خانم‌ها زیاد بودند و من سوار نشدم.» وقتی پیاده می‌آمد پول‌هایش را جمع می‌کرد.»

مجتبی آرام و بی‌صدا به خانه بازگشت؛ نزد مادر و خواهر و برادرهایش، خانواده‌ای از چشم‌انتظاری در آمد ولی هنوز مادران زیادی چشم به در دوخته‌اند تا قاصدی خوش خبر، نشانی بیاورد. هیچ چیز به اندازه همین یک خبر مادران شهدا را خوشحال نمی‌کند. همین که بداند گوشه‌ای از این شهر شلوغ نشانی از شهیدشان دارند تا به وقت دل‌تنگی بی‌قراری به آن سر بزنند برایشان کافی است.

مادر آرام می‌گیرد. زمانی که می‌خواست عازم جبهه شود فقط یک جمله گفت: «آدم خوبه شهید بشه و هیچی ازش برنگردد!» او را بوسیدم. مجتبی گفت که «به بابام کمک می‌کنم» و دیگر خوابی از او ندیدیم.»

برادر و خواهرهای شهید ویزگی‌های برادرش را چنین توصیف می‌کند: «مجتبی همیشه با اتوبوس این طرف و آن طرف می‌رفت و من آن موقع کلاس قرآن می‌رفتم و می‌دیدم بارها در صف اتوبوس ایستاده‌است، چون آن موقع اتوبوس مختلط بود و می‌دید جمعیت پر است و خانم‌ها در اتوبوس هستند. سوار نمی‌شد، وقتی می‌آمدم خانه او چند ساعت بعد از می‌آمد و می‌گفت: «۱۰ تا اتوبوس آمد و خانم‌ها زیاد بودند و من سوار نشدم.» وقتی پیاده می‌آمد پول‌هایش را جمع می‌کرد.»

مجتبی آرام و بی‌صدا به خانه بازگشت؛ نزد مادر و خواهر و برادرهایش، خانواده‌ای از چشم‌انتظاری در آمد ولی هنوز مادران زیادی چشم به در دوخته‌اند تا قاصدی خوش خبر، نشانی بیاورد. هیچ چیز به اندازه همین یک خبر مادران شهدا را خوشحال نمی‌کند. همین که بداند گوشه‌ای از این شهر شلوغ نشانی از شهیدشان دارند تا به وقت دل‌تنگی بی‌قراری به آن سر بزنند برایشان کافی است.

			۵	۶	۱		
			۸	۳			
					۵		۲
		۶	۹	۱	۷		
		۷	۸		۶		
		۹	۷		۲		
۲		۷		۱			
					۸	۳	
				۷			

۵	۱	۸	۷	۳	۶	۹	۲
۸	۷	۸	۵	۱	۶	۳	۱
۳	۷	۸	۱	۶	۹	۲	۵
۶	۱	۸	۷	۳	۶	۹	۲
۱	۶	۳	۷	۸	۵	۱	۹
۸	۷	۸	۵	۱	۶	۳	۱
۳	۷	۸	۱	۶	۹	۲	۵
۶	۱	۸	۷	۳	۶	۹	۲
۱	۶	۳	۷	۸	۵	۱	۹
۸	۷	۸	۵	۱	۶	۳	۱

پاسخ جدول شماره ۵۲۰۹

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳
۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴
۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷	۷
۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸	۸
۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹	۹
۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰	۱۰
۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱	۱۱
۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲	۱۲
۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳	۱۳
۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴	۱۴
۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵	۱۵

جدول کلمات متقاطع